



مهر شاه سلیمان صفوی .

هزاران سال است که سرانگشت توانای هنرآفرینان ایرانی ، برسینه پرنیایی کاغذ ، و سیمای فیروزه‌ای کاشی ، و دل سخت سنگ به نقش آفرینی پرداخته‌اند . در این جولانگاه گسترده ، نقش آفرینی برسنگ ، و از میان آن کنده‌گری مهرها جایی ویژه دارد . امروز هنگامیکه دل زینهاردار خاک ، سپرده‌های پدران گذشته ما را بما باز میگرداند ، از میان مرده ریگ گرانبهای آنان کم و بیش مهرهائی بدست ما میرسد . نقش زیبای این مهرها ، گاهی بدرجه‌ای شگفت‌انگیز است که چشم بیننده ، از نازک خیالی و چیره‌دستی کنده‌گر خیره می‌ماند .

نگارگری بر سنگ هنریست که هزاران سال پی‌درپی بدست هنرمندان ایرانی انجام شده ،
و امروز این نشانه‌های هنرمندی و توانائی سرانگشت هنرآفرینان وطن ما ، زیب و وزه‌های
بزرگ ، و مجموعه‌های هنری هنردوستان در سراسر جهان است .
تا دیروز سخت‌ترین و استوارترین سنگ‌ها ، زیر ابزار تیز ، وانگشت توانای هنرمند
کنده‌گر ایرانی چون موم نقش میگرفت ، و افسوس که ما امروز گواه فروافتادن و فراموش شدن
این هنر پر ارزشیم .

این پدیده‌های هنری گذشته از آنکه یادآور گونه‌ای از هنرهای بی‌شمار ایران ، و شادی‌بخش
چشم و دل ماست ، و ازدید تاریخ هنر برای ما ارزش بسیار دارد ، ازدید تاریخ اجتماعی و سیاسی
نیز درخور توجه بسیار است .

چه این مهرها یادآور کسانیه در تاریخ کشور ما نقشی داشته‌اند ، و یا یادآور رویدادهای
تلخ و شیرینی است ، که تاریخ سرزمین ما را ساخته‌اند .

در اینجا بشناسائی چند مهر صفوی از مجموعه‌ی مهرهای سناتور محترم جناب آقای
مهندس محسن فروغی می‌پردازیم :

و بایسته است از ایشان ، که با گشاده‌روئی و دل‌بستگی بسیار این مهرها را در اختیار
نگارنده قرار داده‌اند ، سپاسگزاری کنم .

مهرهای از پادشاهان ، شاهزادگان و سرداران صفوی

د از مجموعه جناب آقای سناتور محسن فروغی

محمدحسن سمسار
رئیس موزه هنرهای تزئینی

مهر ۱: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

نوشته : (دور) ، الْمَلِكُ لِلَّهِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي كَفَّلَنَا عَلِيَّ كَثِيرٍ مِّنْ عِبَادِهِ
وَصَلَّى لِلَّهِ عَلِيَّ خَيْرَ خَلْقِهِ مُحَمَّدًا وَآلِهِ .

میان ، إِنَّهُ مِّنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ۱ .

تاریخ : ۱۰۷۹ هجری .

جنس : در کوهی .

اندازه : ارتفاع ۵۷ میلی‌متر .

در اینجا بایستی پیرامون مهرهای پادشاهان صفوی ، بگفتگویی کوتاهی بپردازیم .

شاهان صفوی ، بشیوه دیگر پادشاهان ایران ، هر يك دارای چندین مهر بودند .

برای نمونه شماره مهرهای شناخته شده شاه سلیمان بخش میرسد ۲ .

۱ - آیه ۳۰ سوره النمل ، قرآن کریم .

۲ - شاردن در سفرنامه خود تنها از پنج مهر شاه سلیمان نام برده است .

مهری که از آن یاد شد، یکی از شش مهر اوست. هر یک از مهرها برای مهر کردن گونه‌ای از فرمانها یا نامه‌های شاهی بکار میرفت. و نیز هر یک از آنها ارزشی ویژه داشت. جنس مهرهای شاهی بیشتر از گوه‌رهای چون فیروزه، یاقوت، «در»، یا سنگهای قیمتی دیگر بود.

شاردن که خود تاجگذاری شاه سلیمان را دیده است می‌نویسد:

« امر شد هر چه زودتر اسم شاه‌عباس (دوم) از روی مهرهای دولتی که همیشه از جواهرند و از دربار در کیسه مختوم بمهر صدراعظم آورده بودند محو شود، و بجای آن نام صفی حک گردد. و در بعضی که نام عباس را ببنهائی نمیتوان محو کرد، هر چه کنده شده محو کنند و اگر تاب تراش نداشته باشند بکلی خرد نموده و تجدید نمایند»^۴.

نوشته شاردن بر پایه اینکه شاه دستور داد تنها نام عباس را از مهر بزدایند، و بجای آن نام صفی را بکنند نادرست است.

لغزش شاردن از آنجا سرچشمه میگیرد، که چون بر مهر شاهان صفوی نام شاه در میان و دور آن اشعاری در ستایش علی (ع) یا نامهای ائمه کنده میشد، و این اشعار و نامها بیشتر همانند بودند، شاردن چنین انگاشته، که تنها نام شاه، دوباره کنده میشده است. چنانکه این دویست بر بیشتر مهرهای شاهی صفوی دیده میشود:

جانب هر که با علی نه نکوست
هر که گو باش من ندارم دوست
هر که چون خاک نیست بر در او
گر فرشته است خاک بر سر او
و یا آنکه می‌بینیم که بر بیشتر مهرهای شاهی پس از شاه طهماسب اول شاه خود را « بنده شاه ولایت » می‌خواند.

اسکندریک در این باب می‌نویسد:

« چون از غایت اخلاص و حسن اعتقاد بحضرت شاه ولایت خود را بنده شاه ولایت مینامید از اتفاقات حسنه (بنده شاه ولایت طهماسب) تاریخ جلوس همایون شده شرف بندگی شاه نجف یافته چون ز بدایت طهماسب نقش مهرش شده تاریخ جلوس بنده شاه ولایت طهماسب»^۴
بدین سان « بنده شاه ولایت » از زمان شاه طهماسب، بر همه مهرهای شاهی وسکه‌ها نقش شده است.

انگیزه شکستن مهرهای شاهی پس از درگذشت آنان نیز روشن است. این کار برای آن بود که از بهره‌گیری نادرست از مهرهای شاهی پیش‌گیری شود. این روش نیز پس از درگذشت شاه طهماسب و کشمکش بین پسران او، حیدر میرزا و اسماعیل میرزا پدید آمد.

اسکندریک می‌نویسد:

« در شبی که واقعه هائله شاه جنت مکان روی نمود سلطان حیدر میرزا که مدعی سلطنت و ولی‌عهدی بود حسب‌الاشاره پدر عالیقدر یا برای تدبیر والدهاش یا باختیار، علی‌التقدیر در دولتخانه توقف نموده بود، آنجا را بحصول مقصود نزدیکتر دانست.

صبح آنروز تاج شاهی بر سر نهاد و شمشیر خاصه شاه جنت مکان را حمایل کرده وصیت‌نامه بمهر مبارک آنحضرت ظاهر ساخته و مدعی آن شده آن وصیت‌نامه سراسر بخط اشرف آن حضرت است که او را ولیعهد و قائم مقام ساختند و تمامی شاهزادگان و امرا و صوفیان و هواخواهان این دودمان باطاعت او امر فرموده، و آن نوشته را برگوشه دستار زد و بر ایوان چهل ستون برآمد. معاندان شاهزاده میگفتند که آن وصیت‌نامه بخط مبارک خاقانی نیست بلکه خط یکی از مخدرات حرم است که بخط اشرف مشابهنی داشت و بعد از فوت آن حضرت نوشته شده و انگشتی از دست آن حضرت بیرون آورده مهر کردند. العلم و عندلله تعالی»^۵.

باید یاد آور شد که یکی از مهرهای شاهی بر انگشتی که همیشه شاه در دست میکرد قرار

داشت و آنرا « مهر انگشتی » میخواندند .
مهرهای شاهی در جمعی ویژه‌ای که با مهری که برگردن شاه آویخته بود مهر میگردید، نگاهداری می‌شد .

از این جعبه در زمان شاه‌عباس دوم و شاه سلیمان مادر شاه نگاهداری میکردند .
آنچه درباره مهر مورد گفتگوی شاه سلیمان گفتنی است اینکه، شاه سلیمان بسال ۱۰۷۷ هـ . بنام شاه صفی بتخت شاهی نشست . پادشاهی او بسبب جوانی^۲ و ناآزمودگی و زیاده‌روی در شرابخواری، همراه با آشفتگی بسیار در کار کشور و بیماری او گردید .
هرج و مرج کشور را نایابی خواربار، ورویدانهائی چون زمین لرزه و بیماری‌های همه گیره، سخت‌تر کرد .

درباریان و مشکوی‌نشینان که گفته « حکیم‌باشی » را پذیرفته، و بر آن بودند که شاه در برگزیدن « ساعت سعد » برای تاجگذاری بخطا رفته است، شاه را بر آن داشتند بار دیگر تاجگذاری کند .

شاه صفی نیز برای رهائی از پریشانی و گرفتاریهای گذشته نام خود را از « صفی » به « سلیمان » برگردانید و بار دیگر در سال ۱۰۷۹ هـ . تاجگذاری کرد . با تاجگذاری دوباره مهرهای شاهی نیز دوباره کنده شد .

(اما آنچه بایسته یادآوری است آنکه، بهنگام دوباره‌کندن مهرها، همان تاریخ ۱۰۷۷ هـ . یا ۱۰۷۸ هـ . که بر مهرهای پیشین کنده شده بود، نقش گردید . بطوریکه یکی از مهرها تاریخ ۱۰۷۷ هـ . و سه مهر تاریخ ۱۰۷۸ هـ . و دومهر دیگر، که مهر مورد گفتگوی ما نخستین آنهاست تاریخ ۱۰۷۹ و ۱۰۸۰ دارد) .

مهر ۴ :

- بنام : طهماسب حسینی الصفوی .
- نوشته : المتوکل علی الله . الملك الفنی .
- طهماسب حسینی الصفوی .
- تاریخ : ۱۰۶ هـ . (۴)
- اندازه : قطر دایره ۳۵ میلی‌متر .
- جنس : عقیق خاکستری آبی .

آنچه پیرامون این مهر میتوان گفت آنکه، نه نوشته و نه کنده‌گری آن، همانند مهرهای شاهی نیست .

نداشتن تاریخ روشن و رسا، خود انگیزه دیگریست که گمان شاهی نبودن مهر را استوارتر میسازد . این گمان نیز که مهر مربوطه به پیش از شاهی رسیدن شاه طهماسب اول یا دوم باشد نیز نمیتواند پایه‌ای داشته باشد . زیرا تاریخ ۱۰۶ کنده شده بر مهر، که بایستی آنرا ۱۱۰۶ یا ۱۰۰۶ هجری دانست و این گمان را رد میکند .

چه شاه طهماسب اول بسال ۹۸۴ هـ . در گذشته و شاه طهماسب دوم در حدود سال ۱۱۱۷ هـ . بجهان آمده است . ازدو شاه طهماسب که بگذریم دوشاهزاده طهماسب میرزا نام باقی می‌ماند . نخست شاهزاده طهماسب میرزا برادر شاه‌عباس بزرگ است، که از سال ۹۹۴ هـ . بفرمان حمزه

۳ - ص ۴۷ ، شرح تاجگذاری شاه سلیمان ، ترجمه علی‌رضا .

۴ - ص ۴۵ ، ج ۱ ، عالم‌آرای عباسی .

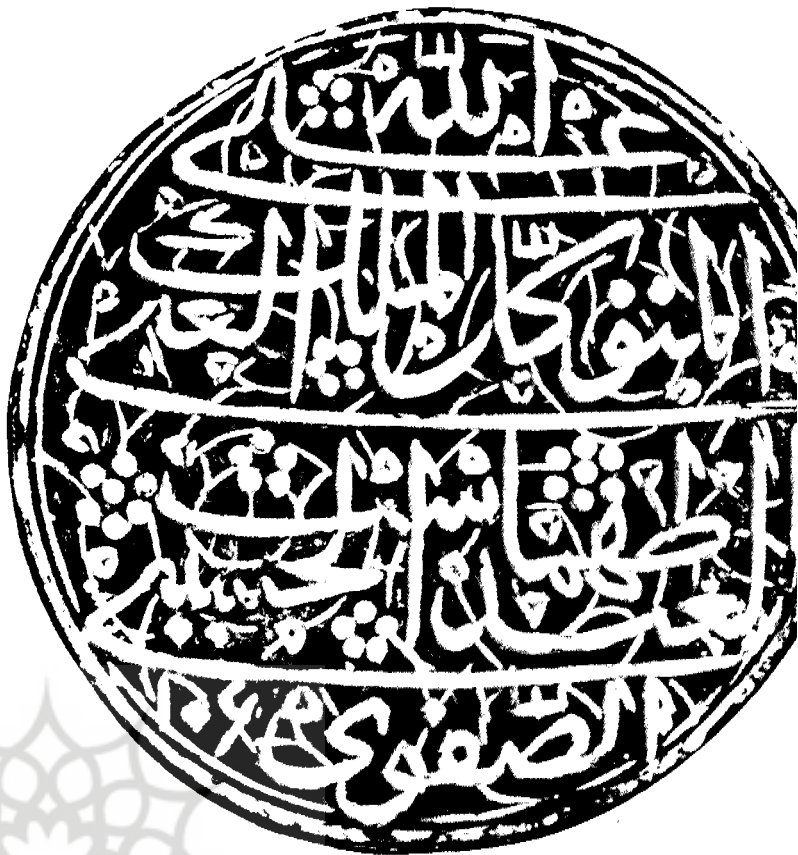
۵ - ص ۱۹۲ ، عالم‌آرای عباسی ، ج ۱ .

۶ - برای آگاهی بیشتر و آشنائی با مهرهای گوناگون پادشاهان صفوی و دریافت ارزش هر يك نگاه کنید بمطالعه نگارنده زیر نام « فرمان‌نویسی در دوره صفویه » شماره ۶ ، سال دوم و شماره‌های ۱ و ۲ سال سوم مجله بررسی‌های تاریخی .

۷ - شاه سلیمان بیست ساله بود که شاهی رسید .



مهر گوهر سلطان صفوی .



مهر شاه طهماسب صفوی .

میرزا ، سپس بفرمان شاه عباس بزرگ دربند کشیده شد ، و تا پایان عمر در دژهای ورامین و طبرک و جزآن با برادر دیگرش ابوطالب میرزا دربند بود . و در سال ۹۹۹ ه . بفرمان شاه عباس نابینا گردید .

این طهماسب میرزا تا پایان زندگانی شاه عباس بزرگ همچنان در بند باقی بود . و دیگری شاهزاده حسن میرزا پسر دوم شاه عباس بزرگ است که او را طهماسب میرزا میخواندند . تاریخ درگذشت این شاهزاده بایستی در حدود ۹۹۸ ه . یا کمی بعدتر باشد .

بدین سان اگر تاریخ مهر را ۱۰۰۶ ه . بشمار آوریم ، میتوان گفت که مهر نامبرده بایستی مهر شاهزاده طهماسب میرزا برادر شاه عباس بزرگ باشد . و گرنه این مهر از یکی دیگر از شاهزادگان صفوی طهماسب میرزا نام است که برای نگارنده ناشناس مانده است .

مهر ۳ :

بنام : گوهر سلطان

نوشته : سروچمن شاهرخ مصطفوی است

گوهر سلطان زدودمان صفوی است

تاریخ : ندارد

جنس : عقیق نارنجی

اندازه : ارتفاع ۲۹ میلی متر .

نگارنده در تاریخ صفوی بدو گوهر سلطان برخورده است ، که نخستین آن گوهر سلطان

خانم دختر شاه طهماسب اول همسر ابراهیم میرزا، برادرزاده شاه طهماسب، شاهزاده هم‌رند و نام آور صفویست که بفرمان شاه اسماعیل دوم کشته شد.

گوهر سلطان نیز بنا نوشته اسکندریک در عالم آرای عباسی « چند روز بعد از واقعه میرزا از بسیاری ناله و زاری و اندوه و سوگواری بهلو بر بستر ناتوانی نهاد و عزیمت سفر آخرت نمود» و دیگر گوهر سلطان خانم دختر شاه اسماعیل دوم است. و با آگاهی برای اینکه در این مهر بنام همسر گوهر سلطان (شاهرخ مصطفوی) بر میخوریم، بایستی گمان برد که مهر از آن گوهر سلطان دختر شاه اسماعیل دوم باشد.

مهر ۴ :

بنام : سلطان حسین بن شاه سلطان
نوشته : الملك الله ، الواثق
تاریخ : ندارد
جنس : عقیق سرخ
اندازه : ۱۶ × ۱۴ میلی متر .
دارنده این مهر شناخته نشده .

مهر ۵ :

بنام : قنبر خان شاملو
نوشته : غلام شاه قنبر خان شاملو
تاریخ : ۱۰۰۱ هـ .
جنس : عقیق شیری
اندازه : قطر دایره ۲۱ میلی متر .

این مهر از قنبر خان یکی از سرداران ایل بزرگ شاملو است که بروزگار شاه عباس بزرگ حاکم غوریان بوده است .

چنانکه میدانیم قزلباش (سرخ سر) بطوائف گوناگونی گفته میشد که در کارشاهی رساندن صنوبه و گسترش مذهب تشیع در ایران کوشش و فداکاری بسیار کردند .

قزلباش از ایلهای متعدد تشکیل میشد، که مهمترین آنها ایل شاملو بود . اسکندریک در عالم آرای عباسی می نویسد که طایفه شاملو ، « معظم طوائف قزلباش و بقدمت خدمت و حقوق و جان سپاری از همه پیش و سردتر اویماند، و در زمان خاقان جهانستان ، و ظهور این دولت و خاندان ، و اوایل جلوس همایون حضرت شاه جنت مکان ، امراء بزرگ و خانان عالیشان در میان طایفه شاملو بودند »^۸

و در جای دیگر می نویسد : « طایفه جلیله شاملو سردتر قزلباشند . . . »^۹ . بسیاری از سران بزرگ قزلباش و سرداران و سران دولت صفویه از ایل شاملو بودند . از رویدادهای سال ۱۰۰۹ هجری که برابر با چهاردهمین سال شاهی شاه عباس است ، یکی نیز سرکشی نورمحمدخان ازبک و لشگرکشی شاه عباس بسوی ایبورد و مرو شاهجان و دستگیری نورمحمدخان است .

قنبر خان شاملو که در این هنگام حاکم غوریان بود در محاصره مرو شرکت داشت^{۱۰} .

مهر ۶ :

بنام : حسین قورچی شمشیر
نوشته : غلام شاه عباس حسین قورچی شمشیر
تاریخ : ندارد

۸ - - ص ۱۳۸ ، عالم آرای عباسی .
۹ - - ص ۱۰۸۴ ، عالم آرای عباسی .
۱۰ - - ص ۶۰۳ ، عالم آرای عباسی .

جنس : عقیق نارنجی

اندازه : قطر دایره ۱۸ میلی‌متر

پیش از آنکه پیرامون این مهر بگفتگو بپردازیم ، بایسته است بدانیم قورچیان چه کسانی بودند ؟ وجه نقشی در دوره صفوی داشته‌اند ؟

قورچیان بر گزیده افراد قزلباش بودند ، که بسبب دلاوری و انجام خدمات شایسته ، با ارزش خانوادگی بقورچی‌گری برگزیده میشدند .

این گروه را شاه برای خدمات و نگهداری از شخص خویش و کاخهای شاهی بر میگزید . دربر گزیدن این گروه دلاوری و جنگاوری نخستین شرط بود .

چنانکه اسکندربیک می‌نویسد : « و آوازه جلالت و شجاعت گروه قورچی بمنابه‌ای بود که در هر معرکه که یکصد نفر قورچیان شاهی بودند ، با یک هزار نفر از سایر طبقات حشم برابر بودند »^{۱۱} .

نقش قورچیان در جنگ بسیار ارزنده بود . پرفسور مینورسکی می‌نویسد :

«قورچیان یعنی بازماندگان سواران عشیره‌ای و ایلیاتی سابق . آنان مانند مخازن اسلحه متحرک ، بکمان و تیر و شمشیر و خنجر و تبر و سپر مسلح بودند . کلاه اصلی این جنگجویان ترکمان که بهمان مناسبت نام قزلباش گرفته بودند ، کلاهی سرخ بود که پدر شاه اسماعیل برای مریدان خویش اختیار کرده بود . اما در جنگها خود بسر می‌گذاشتند که دارای زرهی زنجیردار بود و برگونه‌ها می‌افتاد . سیل‌های بلند نیز از مشخصات قورچیان بود»^{۱۲} .

قورچیان همیشه سواره بجنگ میرفتند ، و بهنگام حرکت با شاه سوار بر اسب میشدند ، و ایجاد نظم در اینگونه موارد با ایشان بود .

شماره قورچیان بهنگام مرگ شاه طهماسب اول ۲۵۰۰ نفر بود . و در زمان شاه عباس بزرگ به ۱۲۰۰۰ رسید . این گروه زیر فرمان عیسی‌خان بیک شیخوند داماد شاه بودند . فرمانده قورچیان لقب قورچی‌باشی داشت .

۱۱ - ص ۱۴۲ ، عالم‌آرای عباسی .

۱۲ - ص ۵۳ ، سازمان اداری حکومت صفوی ، ترجمه مسعود رجیب‌نیا .

مهر قنبر خان شاملو .

مهر بنام سلطان حسین بن شاه سلطان .



قورچیان بایستی همیشه آمادگی جنگی داشته باشند.

«در زمان شاه عباس قورچیان بفرمان وی همیشه آماده خدمت بودند، و اگر بجنگی مأمور میشدند بایستی ظرف دوازده ساعت مهیای حرکت، و در زیر بیرق حاضر باشند. هر يك از ایشان نیز به نسبت منصب و مقام از پنج تا پنجاه ملازم شخصی داشت. بطوریکه جمع ملازمان و نوکران این طبقه از سی هزار میگذشت»^{۱۳}.

قورچیگری در دربار صفویه ارزش و مسئولیت بسیار داشت، زیرا هرگاه قورچیان در انجام وظیفه کوتاهی میکردند، بآنان بیش از دیگر گروهها سخت گیری میشد. کوچکترین کوتاهی در کاربرد کناری آنان از قورچیگری میانجامید. و این شکستی بزرگ برای يك قورچی بود. اسکندریك در رویدادهای سال شانزدهم شاهی شاه عباس بزرگ (سال ۱۰۱۱ هجری) و گزارش جنگ بلخ و گشودن قلعه اندخود می نویسد:

«بالحمله از اندخود کوچ بر کوچ روانه شده، حضرت اعلی در کمال حزم و احتیاط و آگاهی در شدت گرما که از حرارت هوا قرص آفتاب در تنور فلک بریان میشد، قشون و لشکر را بتأنی برده، در هر مرحله آنچه نهایت ملاحظه سپاهیان بود بجای آورده دقیقه ای فرو گذاشت نمی فرمودند.

در حوالی قتلش جمعی از اوزبیکه که بعزم دستبرد آمده بودند، بفوجی از قورچیان استاجلو که بحراست دست چپ اردو معین بودند باز خوردند. قورچیان از نخوت غرور از طریق حزم دور افتاده متفرق و بی پروایانه میرفتند. بعضی از اوزبیکه که از راه شیرغان بحراست الکاء آمده بودند از غفلت ایشان خبردار شده، علی الغفله ریخته، تا جمع شدن قورچیان و بمدافعه قیام نمودن چند نفری از ایشان بضرر تیر اوزبک ضایع شدند. و حضرت اعلی یوزباشیان آن طبقه را بمعرض برغو و عتاب و خطاب در آورده، رقم اخراج بر کل آن جماعت و ایل و ایماق ایشان کشیده، چند سال مغضوب بودند تا درسفر آذربایجان و محاربات رومیه مردانگیها از ایشان صدور یافت و هر يك مکرراً خدمات نمایان کردند، تا آن تقصیر را تدارک نموده بدستور در سلک قورچیان انتظام یافتند. اما همه وقت این طائفه بین الاقران بآن تقصیر مورد سرزنش اکفاء و اقرانند»^{۱۴}.

فرمانده قورچیان که قورچی باشی نامیده میشد، در دربار صفویه پایه ای بلند داشت و پس از وزیر اعظم نیرومندترین مرد دربار صفوی بود. تا پیش از پاگرفتن و پیدایش ارتش همیشه در زمان شاه عباس قورچی باشی وزیر جنگ بشمار میرفت و لقب «امیر الامرائی» داشت. در تذکره الملوك قورچی باشی «یکی از عمده ترین امراء ارکان دولت قاهره و ریش سفید قاطبه ایلات و ایماقات ممالک محروسه» معرفی شده^{۱۵}.

و باز در همین کتاب نوشته شده است که قورچی باشی یکی از هفت نفری است که «شورای مملکتی» را تشکیل میدادند.

حقوق سالیانه قورچی باشی در تذکره الملوك هزار و سیصد و نود و یک تومان و هفت هزار و دو بیست دینار و کسری نوشته شده. گذشته از آن شهرکازرون نیز تیول قورچی باشی بوده، و یکصد تومان نیز «حق التولیه» میگرفته است.

چنانکه گذشت کار پاره ای از قورچیان همواره نگاهیانی از جان شاه و بکار بردن دستورات و انجام خدمات شاه بود. این گروه که از میان سران قزلباش برگزیده میشدند، قورچیان یراق نام داشتند. اینان در دربار پیرامون شاه قرار میگرفتند.

فهرستی از قورچیان یراق در «کتاب سازمان اداری حکومت صفوی» وجود دارد.

۱۳ - کتاب زندگانی شاه عباس : استاد نصرالله فلسفی .

۱۴ - ص ۶۲۹ ، ج ۲ ، عالم آرای عباسی .

۱۵ - ص ۷ ، تذکره الملوك .

این فهرست چنین است :

دستاردار	قورچی دستار
شمشیردار	قورچی شمشیر
خنجردار	قورچی خنجر
کمان‌دار	قورچی کمان
نیزه‌دار	قورچی نیزه
ترکشدار	قورچی ترکش
سپردار	قورچی سپر
زره‌دار	قورچی زره
چکمه‌دار	قورچی چکمه
پهله‌دار	قورچی دستکش
پای‌افزاردار	قورچی کفش
پیاله‌دار	قورچی جام
رکابدار	قورچی براق
جلودار ^{۱۶}	قورچی دهانه

گذشته از این فهرست ، در کتابهای دوره صفویه بنام باره‌ای دیگر از قورچیان یراق چون قورچی تفنگ و قورچی چتر نیز برمیخوریم .

در کتاب عباسنامه آمده است که ، پس از آنکه شاه عباس دوم کشندگان میرزاتقی اعتمادالدوله را بکیفر رساند . «شاه نظریک قورچی تفنگ جهت ضبط اموال و اسباب واقعه در کرمان جانی‌خان قورچی باشی معین شد»^{۱۷} .

چنانکه گذشت قورچیان همیشه در حضور شاه ، گوش بفرمان برای انجام دستورات شاهی بودند . فرمانهای کشتن و گرفتن دارائی خانها و سران قزلباش و جزآن را بیشتر قورچیان انجام میدادند .

بهنگام بار قورچیان یراق جای ویژه‌ای برای ایستادن داشتند . در تذکرة الملوك آمده است که مقرب الخاقان دوتدار مهرانگیز آفتاب‌اثر «در مجلس عام در صف قورچیان یراق در پهلوئی دوتدار قدیمی که دوات‌دار پروانه جانتست ایستاده میشود»^{۱۸} .

و نیز در مورد مقرب الخاقان دوتدار چنین نوشته شده است که «جای او که می‌ایستد آنست که در صف قورچیان یراق پهلوئی قورچی صدق که مهرداد مهر شرف نفاذ نیز بود - ایستاده میشد»^{۱۹} .

پس از این آشنائی کوتاه با باره‌ای از قورچیان بمهر مورد گفتگو باز میگردیم . نامورترین قورچی شمشیر روزگار شاه عباس بزرگ حسین‌خان شاملو است که در سال ۱۰۰۰ هجری حاکم قم بود ، و سپس در سال ۱۰۰۷ ه . بحکومت دارالسلطنه هرات و امیرالامرائی کل خراسان رسید^{۲۰} . حسین‌خان شاملو بیست سال در هرات حکومت کرد ، و سپس در سال ۱۰۲۷ هجری درگذشت . «حسین‌خان شاملو بیگلربیگی که از ملازمان قدیمی حضرت اعلی بود و بحسن خدمات لایقه و قدمت خدمت مورد تربیت و ترقی گشته بیست سال بود که در کمال اقتدار و استقلال والی نافذ الامر دارالسلطنه هرات و بیگلربیگی خراسان بود و در احکام و مناشیر پیرغلام قدیمی خطاب مینمود ، در این سال مریض گشته باجل طبیعی فوت شد . . . در روضه مقدمه مدفون گشت»^{۲۱} .

۱۶ - ص ۸۷ ، سازمان اداری حکومت صفوی .

۱۷ - ص ۶۸ ، عباسنامه محمدطاهر وحید قزوینی بکوشش آقای دهگان .

۱۸ - ص ۱ ، ۲۶ تذکرة الملوك .

۱۹ - ص ۲۷ ، تذکرة الملوك .

۲۰ - ص ۵۷۴ ، عالم‌آرای عباسی .

بنام : اغورلو
 نوشته : بمهرشاه صفی خاتم سلیمانی
 زلف خود باغورلومود ارزانی
 تاریخ : ۱۰۴۲ هـ .
 جنس : درّ کوهی شفاف - کمی بنفش
 اندازه : قطر بزرگ ۲۵ میلی‌متر
 قطر کوچک ۲۲ میلی‌متر
 اما اغورلو که بود ؟

اغورلوخان شاملو بروزگار شاه‌عباس بزرگ از جمله ایشیک آقاسیان بود، و پس از قتل زینل‌خان شاملو در زمان شاه‌صفی پیاپی ایشیک آقاسی‌باشی رسید .
 زندگی او نیز چون زندگانی دیگر کسانی که پنجه خونین شاه صفی‌گریبان آنان را گرفت، خون‌آلود است .
 پیش از آنکه بنوشتن سرگذشت اغورلوخان بپردازیم ، بد نیست بدانیم که ایشیک آقاسی‌باشی بچه‌کسی گفته میشد ؟ .

ایشیک آقاسی‌باشی «ریاست تشریفات دربار شاهی» را بعهده داشت .
 تذکرةالملوک وظایف او را چنین شرح می‌دهد :

« مشارالیه ریش سفیدکل یساولان صحبت و ایشیک آقاسیان دیوان و آقایان قاپوچیان دیوان و یساولان و جارچیان دیوان و امور و نسق مجلس از جماعت مجلس نشین و ترتیب نشستن مجلس نشینان و ایستادگان مجلس از اعلی تا ادنا متعلق به ایشیک آقاسی‌باشی دیوان ، و اگر خلاف قاعده در ترتیب قواعد مجلس بهم رسد از ایشیک آقاسی‌باشی بازخواست میشد »^{۴۲} .
 ایشیک آقاسیان که زیر دست ایشیک آقاسی‌باشی بکار می‌پرداختند ، بنا بر نوشته تذکرةالملوک از میان « امرزاده و غیر از امرزاده از آقایان معتبر هر کدام لیاقت خدمت حضور دارند » برگزیده میشدند تا در دربار بکار پردازند^{۴۳} .

مشکوی شاهی نیز خود ایشیک آقاسی‌باشی جداگانه‌ای داشت .

ایشیک آقاسی‌باشی نیز چون قورچی‌باشی یکی از سران هفتگانه دربار صفوی بحساب می‌آید . چنانکه گذشت اغورلوخان شاملو ایشیک آقاسی‌باشی دربار شاه صفی بود . شاه صفی در میان پادشاهان صفوی بخون‌ریزی و سنگدلی نامور است .

نام اصلی او سام میرزا ، و فرزند صفی میرزا پسر شاه‌عباس بزرگ بود .

نوشته‌اند هنگامیکه بجهان پا گذاشت دستهای او پراز خون بود . چون شاه‌عباس آگاه شد گفت اگر این پسر شاهی برسد خونهای بسیار خواهد ریخت . بهمین سبب بود که بدستور شاه او را در مشکوی بزرگ کردند و به او تریاک می‌خوراندند تا سست رأی و ناتوان بار آید .
 اما دست روزگار نقشی دیگر در آستین داشت ، و سرانجام نیز او بسطنت رسید ، و آنچه شاه‌عباس گفته بود برآستی پیوست .

سیزده سال ونیم شاهی او همراه با کشتار بسیار بود . بیشتر شاهزادگان صفوی کشته شدند . همسرش را با دست خویش شکم درید ، و مادرش با جمعی از زنان مشکوی را بدستور او زنده بگور کردند . و حتی دستور داد تا ولیعهدش را کور کنند . اما خواجه‌ای که باید شاهزاده را کور کند از امر شاه سر بیچید و وی از کوری نجات یافت . بسیاری از سران و سرداران قزلباش از دم تیغ او گذشتند و پاره‌ای نیز بدست خود او کشته شدند . از جمله قربانیان شاه صفی امام‌قلی‌خان

۲۱ - ص ۹۴۲ ، عالم‌آرای عباسی .

۲۲ - ص ۸ ، تذکرةالملوک .

۲۳ - ص ۲۷ ، تذکرةالملوک .



مهر اغورلوخان شاملو .



مهر بنام حسین قورچی شمشیر

« امیرالامرای » فارس بود .
 امامقلیخان پسر اللهوردیخان سردار نامور شاهعباس بزرگ ، حاکم فارس و سپهسالار ایران بود . وی پس از مرگ پدرش بدستور شاهعباس بفارس رفت .
 امامقلیخان باگشودن بحرین وقشم وهرمز وتصرف لار ، حدود ولایات زیرفرمانخودرا گسترش بسیار داد . تمامی فارس ، کوه کیلویه وسواحل خلیج فارس تا اروندرود زیرفرمان او بود . وی دراین سرزمین گسترده باکمال توانائی حکومت میکرد ، وفرمان او حتی ازفرمان شاهعباس برتر بود . چنانکه بهنگام منع شرابخواری وشرابفروشی ازطرف شاهعباس ، درسال ۱۰۲۹ هـ . تنها درفارس این فرمان اجرا نشد .
 دستگاه حکومتی امامقلیخان ازدربار شاهیی کمتر نبود - مخارج امامقلیخان با مخارج دربار شاهعباس برابری میکرد . دارائی وی بحدی بود که همه ساله پیشکشهای گرانبهای بسیار برای شاه میفرستاد .
 او دروفاداری نسبت بشاه سرآمد همه سرداران صفوی بود . بهمین سبب شاهعباس باو سخت مهرمی ورزید . دراعتماد شاهعباس نسبت بامامقلیخان همین بس که درتمام مدت حکومت وی شاه هرگز بفارس نرفت ، ودست او را درحکومت باز نگاهداشت . درحضور شاه همیشه بالاتر ازهمه امرا وحکام وبزرگان ودرکنار شاه می نشست .
 شاه به تنهائی وگاهی با سفرای خارجی دراصفهان بخانه او میرفت .
 امامقلیخان مردی پاکاندیشه ومهربان بود . درشیراز ودیگرشهرهای فارس مدرسه ، کاروانسرا ، وپلهای بزرگ ساخت . هنرمندان ودانشمندان راگرامی میداشت .
 چنانکه نوشته اند بیاداش قصیده ای که ملاترابی بلخی برای او سروده بود وی را بزرگشید .
 پیشکشهای امامقلیخان بشاه درمیان همه پیشکشهایی که بمناسبت نوروز یا جشن های دیگر تقدیم میشد ، سرآمد بود .
 درسال ۱۰۲۹ هـ . هدایائی که امامقلیخان تقدیم داشت برابر نوشته پیتر دولواله ازاین قرار است :

«چهل اسب همه با جل‌های ابریشمین زربفت، شش یا هفت شتر حامل صندوقهای کوچک پر از سنگهای قیمتی که شاید پادزهر بود. زیرا بهترین نوع این سنگ را در فارس میتوان یافت. مقدار زیادی ارابه نیز پر از عمامه مخصوص قزلباش که هر یک را اسبی میکشید. دریک ارابه هم دونان قندی بسیار بزرگ دیدم. هزارگونه اشیاء دیگر نیز از این گونه در میان هدایای خان دیده میشد.

ولی بهترین پیشکش او کیسه‌های پر از پول نقره سر بهمهر بود، که هر یک دوازده تومان ارزش داشت و آنها را یک‌دیف از جوانان در تمام طول میدان در دست گرفته بودند. هدایای خان را گذشته از پول نقد و چارپایان به بیست هزار تومان تخمین می‌زدند که مبلغی هنگفت بود...»^{۲۴}.

یکی دیگر از نویسندگان خارجی در این باره می‌نویسد:

«سه سال پیش امامقلیخان هدایائی برای شاه‌عباس فرستاد، این هدایا مرکب بود از پنجاه تنگ بزرگ از طلای خالص، هفتاد و دو تنگ ظریف نقره و معادل ۴۶۵۰۰۰ فلورن نقره مسکوک که بر سیصد و پنجاه شتر قیمتی بار کرده بودند...»^{۲۵}.

یکی از قربانیان شاه صفی امامقلیخان بود.

ریشه اختلاف شاه صفی و امامقلیخان از روزگار شاهی شاه‌عباس بزرگ آب می‌خورد. شاه‌عباس همه ساله چندین تن از زنان و کنیزکان مشکوی را، به سرداران مورد مهر خود می‌بخشید. از آن جمله زنی نیز از زنان مشکوی را که آبتن بود به امامقلیخان بخشید. این زن با وی بفارس رفت. از این زن پس از شش ماه پسری بدنیا آمد که او را صفی‌قلیخان نامیدند. صفی‌قلیخان که پسر شاه‌عباس بود، همواره مایه بیم و هراس شاه صفی بود، و میکوشید تا امامقلیخان و پسرانش از جمله صفی‌قلیخان را از میان بردارد.

اما امامقلیخان که مردی زیرک بود، دست‌آویزی برای اینکار بدست شاه صفی نمیداد. در سال ۱۰۴۲ ه. شاه حکام ولایات و سرحدات را باصفهان خواست. در این میان داودخان امیرالامرای قراباغ و برادر کوچکتر امامقلیخان از آمدن باصفهان خودداری کرد، و یکی از پسران خود را باصفهان فرستاد.

شاه صفی دوباره وی را احضار کرد. داودخان که از رفتن باصفهان بیمناک بود سر بمخالفت برداشت. پاره‌ای از مورخین نوشته‌اند که داودخان با تهمورس‌خان گرجی امیرکاختی قرار گذاشته بود تا با کمک امامقلیخان شاه صفی را از میان بردارد، و صفی‌قلیخان پسر شاه‌عباس را جانشین او سازد.

شاه صفی امامقلیخان را به بهانه اینکه میخواهد پیرامون اوضاع گرجستان و قراباغ با وی کنکاش کند، باصفهان فراخواند. امامقلیخان که از اوضاع آگاه بود، حمله‌کشتی‌های پرتقالی بهرمز را بهانه ساخت و از آمدن باصفهان خودداری کرد.

اما در برابر پافشاری شاه ناچار، نخست صفی‌قلیخان را بدربار فرستاد و سپس خود با چند تن از پسرانش باصفهان حرکت کرد.

امامقلیخان نیک میدانست که بقتلگاه میرود، اما ناچار از فرمانبرداری از شاه بود. از طرفی شاه بسوی آذربایجان حرکت کرد، و در قزوین اردو زد. امامقلیخان و پسرانش در قزوین بشاه پیوستند. شاه در قزوین از سپاه سان دید و سپس سه شب در قزوین که بمناسبت ورود شاه چراغان شده بود، بمیگساری پرداخت.

شب سوم، در حالیکه با جمعی از سران سپاه و فرزندان امامقلیخان از جمله صفی‌قلیخان بمیخواری نشسته بود، ناگهان برخاست باطایقی دیگر رفت. پس از خارج شدن شاه، جالادان وارد شدند و پسران خان فارس را یکی پس از دیگری سر بریدند و سرها را در طبقه‌زیرین نزد شاه بردند.

۲۴ - ص ۲۸۵، ج ۳، زندگانی شاه‌عباس، نوشته استاد نصرالله فلسفی.

۲۵ - ص ۲۸۶، همان کتاب.

شاه دستور داد بخانه امامقلیخان بروند و سر او را نیز از تن جدا سازند. شگفتا که فرستادگان شاه داودبیک و وعلیقیبیک دامادهای امامقلیخان بودند، که به همراه کلبعلیبیک ایشیک آقاسی بخانه امامقلیخان رفتند. خان فارس مشغول نماز بود که مهمانان ناخوانده فرارسیدند. امامقلیخان تنها درخواست کرد که باو اجازه دهند تا نمازش را بپایان رساند، و سپس بدون آنکه نشانی از ترس و بیم در چهره اش نمایان گردد تن بمرگ داد.

شاه صفی با آنچه که گذشته بود راضی نشد و اغورلوخان ایشیک آقاسی باشی را بولایات ایالت کوه کیلویه و فارس بشیراز فرستاد، تا بازماندگان فرزندان خان را که بگفته‌ای پنجاه و دو نفر بودند بکشد، یا کور سازد.

اسکندربیک در ذیل عالم آرای عباسی می‌نویسد:

« مقرر گردید که از ورود بان حدود سایر اولاد امامقلیخان را معروض تبع سیاست گردانیده، در مملکت فارس از ایشان اثر و نشان نگذارد. و به مقتضای قضا چون در خدست مرجوعه مساهله و مدارا نموده بود، بجرم آن غفلت و کم‌خدمتی، از ایالت کوه کیلویه معزول گردید و بمنصب ایشیک آقاسی باشیگری قناعت گردید»^{۲۶}.

اغورلوخان چنانکه گذشت بفارس رفت. نوشته‌اند که از بازماندگان خان فارس بجز دو کودک شیرخوار کسی برجا نماند. و پاره‌ای دیگر از مورخین نوشته‌اند که تنها یکی از پسران او توانست با مادر خویش بحدود بصره بگریزد.

شاید سبب برکناری اغورلوخان، ناخرسندی شاه از او همین باقیماندن دو کودک، یا فرار یکی از پسران خان فارس باشد، که بنا بر نوشته اسکندربیک « مساهله و مدارا » بشمار آمده است. مهر مورد گفتگوی ما در همین سال ۱۰۴۲ هـ. که قتل امامقلیخان و کشتار خاندان او انجام پذیرفته است کنده شده. و شاید اغورلوخان آنرا بمناسبت رسیدن بحکومت فارس و کوه کیلویه کنده است.

اما سرنوشت خود اغورلوخان چگونه بود؟

در آغاز سال ۱۰۴۳ هجری هنگامیکه شاه صفی در بیلاق سهند بسر می‌برد، شب جمعه دوم صفر طالبخان وزیر و جمعی از سران قزلباش از جمله حسنخان شاملو بیگلربیگی خراسان، اغورلوخان شاملو ایشیک آقاسی باشی و حسن بیک یساول صحبت^{۲۷} داماد وزیر، در چادر طالبخان گرد آمده و بمیگساری نشستند.

نیمه‌های شب بهرام بیک استاجلو کنسلیچی باشی بچادر وزیر آمد، و از اغورلوخان خواست تا بر سر کشیک خود بخرگاه شاهی رود. وزیر که مجلس را گرم یافته بود از کشیک چی-باشی خواست که اغورلوخان را ساعتی از کشیک معاف دارد. اما کشیک چی باشی پافشاری کرد، و کار بمجادله کشید. تا آنکه بدستور وزیر، بهرام بیک را از چادر بیرون افکندند.

پس از آن ماجرا، اغورلوخان و حسن بیک مست و بی‌خبر بخرگاه شاهی رفتند. در پشت خوابگاه شاه کار ستیزه و گفتگوی بهرام بیک و اغورلوخان بالا گرفت، و سرانجام اغورلوخان با چوبدست خود بر سر بهرام بیک کوبید و خون بر سر و روی او روان شد. شاه صفی در خوابگاه بیدار بود و آنچه بیرون خوابگاه میگذشت گوش میداد.

فردا صبح بهرام بیک با سر و روی خون‌آلود بدادخواهی نزد شاه رفت، و شاه دستور دادرسی داد.

مجلس دادرسی در چادر حسنخان بیگلربیگی خراسان که آنروز شاه در آنجا مهمان بود بر پا شد. طالبخان وزیر برسم همیشگی که با شاه بسبب جوانی بگستاخی سخن میگفت، آنروز

۲۶ - ص ۲۶۷، ذیل عالم آرای عباسی.

۲۷ - یساول محبت کسی بود که سفیران و دیگران را بحضور شاه راهنمایی میکرد.

نیز چنین کرد. شاه که از رفتار او دلی پر خون داشت، از او پرسید کوچک شمردن ولینمتم را مجازات چیست؟ وزیر بی‌خبر پاسخ داد مرگ. شاه نیز بی‌درنگ شمشیرش را در شکم وزیر فرو برد، و غلامان را دستور داد تا سر او را با تبر زین فرو کوفتند و وزیر را از بند زندگی رها کردند. یکی از غلامان که بی‌تاب شده بود، و نتوانست خودداری کند و چشم خود را بسوی دیگر دوخت. شاه متوجه این رفتار شد و فرمان داد تا چشمان بگفته شاه «ظریف» او را از کاسه در آورند. قربانی دیگر این واقعه قاضی محسن یکی از فضلاء عمر بود، که چون تاب دیدن مرگ دردناک طالب‌خان را نیاورد، پا برهنه از خیمه بیرون دوید. شاه چون از کار وزیر آسوده شد، قاضی را نیافت، چون از او پرسید مخالفین قاضی کار او را جانبداری از وزیر جلوه گرساختند. شاه نیز دستور داد چشم و گوش و بینی قاضی را کنند، و دست و پای او را بریدند و در میدان افکندند. این خون‌ریزی بهمین‌جا پایان نیافت زیرا هنوز دو قهرمان دیگر این ماجرا زنده بودند.

حسن‌بیک پساوول که داماد وزیر بود، چون از حادثه باخبر گردید آشفته وارد خیمه حسن‌خان بیگلربیگی گردید، و بی‌اجازه بسوی شاه رفت. حسن‌خان راه را براو بست و شمشیرش را گرفت و با اشاره شاه در شکمش فرو برد.

داستان آخرین نفر، یعنی اغورلوخان نیز شگفت‌انگیز است. او آنروز از صبحگاه درگاه حاضر نبود، و با آنکه کسی چون او باید پیش‌بینی چنین ماجرائی را میکرد. بی‌خبر و بی‌خیال بحمام رفته بود. اسکندربیک در ذیل عالم‌آرای می‌نویسد:

«در طریق و آداب صوفیان سلسله علیه صفویه بر اغورلوخان لازم بود، که بر تقصیر و گناه خود معترف باشد و بتوحید خانه همایون پناه جسته و خود را در سلک گناه کاران شمرده و از مرشد کامل استدعای عفو گناه خود خواسته باشد، و تا رضای مرشد کامل حاصل نشود از توحیدخانه بیرون نیامده در آنجا ملنجی باشد. او این مقدمه را سهل انگاشته و قعی نهاده صباح آن روز نیز بخدمت نیامده بود این معنی موجب مزید عبار خاطر اشرف گشت»^{۲۸}.

شاه دوتن از سرداران بنام علیقلی‌بیک و قزاق‌خان چرکس را مأمور کشتن اغورلوخان کرد. این دوتن که از دوستان اغورلو بودند، هنگامی وارد حمام شدند که اغورلو لباس می‌پوشید. اغورلوخان دریافت که آندو خبر خوشی نیاورده‌اند. اما بسیار دیر دریافت. زیرا پس از گفتگوی کوتاهی سر اغورلوخان از بدن جدا شد، و بشیوه آنروزگار علیقلی‌خان گونه او را سوراخ کرد و انگشت در آن افکند و نزد شاه برد.

نوشته‌اند که اغورلوخان نیز مانند بسیاری از سرداران قزلباش دارای سبیلی بلند بود. بطوریکه آنرا از دوسو دور کردن می‌بپچیدند و باز دوسر آن بدهانش میرسد^{۲۹}.

اغورلو بسبب خود که در دربار شاه صفی انگشت نما بود خیلی میباید. چون سر اغورلو را نزد شاه گذاشتند شاه صفی با عصای خود ضربتی چند بر آن زد و «گفت اغورلو مرد باهوش و زیرکی بودی خیلی متأثرم که ترا بدینصورت می‌بینم ولی چه میشود کرد خودت خواستی که چنین شود مخصوصاً برای سیل‌های قشنگ مردانه‌ات خیلی متأسفم»^{۳۰}.

پس از مرگ اغورلوخان شاه پسر او را احضار کرد و عقیده‌اش را درباره مرگ پدر پرسید: و او چابلسانه پاسخ داد که «جانناز بجز قیله عالم پدیری ندارد» و این خوش‌آمدگویی دارائی پدرش را که معمولاً باید بسود شاه ضبط شود نجات داد، و خود نیز بعدها در دربار شاه صفی بکار گماشته شد.

۲۸ - ص ۱۲۵، ذیل عالم‌آرای عباسی.

۲۹ - ص ۱۲، ج ۲، زندگانی شاه‌عباسی.

۳۰ - از مقاله دست‌های خون‌آلود، نوشته استاد نمرالله فلسفی، مجله اطلاعات ماهانه، شماره ۱۱،